

خُل خلی های دلپذیر دخترک اعصاب خردکن

آوازهایی در باران-۱۷: مینو غزنوی به جای دایان کیتون

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم ویژه نامه روز ملی سینما

زمان انتشار : ۲۱ شهریور ماه ۱۳۸۵

واقعاً چند تا از نقش های دایان کیتون کودک صفت را مینو غزنوی گفته؟ این که تعدادش بیشتر از بقیه باشد یا نه، برایم مهم نیست. مهم تر این است که کارش در مهم ترین یا دست کم شناخته شده ترین نقش های کیتون یعنی کی آدامز، همسر دوم و اصلی مایکل کورلثونه در پدرخوانده و آنی هال خل وضع و دوست داشتنی فیلم آنی هال، به یادگار مانده و به طرز عجیبی با شخصیت های نمونه ای این بازیگر پیوند خورده است. شاید کار بزرگ اصلی به مدیران دوبلاژ دو فیلم بر می گردد که کیفیت خاص صدای غزنوی برای این نقش ها را تشخیص داده اند. در فیلم کاپولا، کیتون زنی عادی و عاطفی است که کم کم می فهمد با ازدواج با مایکل، وارد بازی غیرعادی و ضدعاطفی و خطرناکی شده و برای همین، رفتاری متناقض ولی کاملاً باورپذیر را در پیش می گیرد: نسبت به اعمال و جنایات دون کورلثونه جدید، به عنوان همسر واکنش های لجبازانه زنانه نشان می دهد و در درونش مثل یک کودک معصوم، از مناسبات میان او زیردستان و قربانیانش می ترسد. این ترکیب زنانگی و بچگی را که در نظر بگیرید، تقریباً هیچ صدای شناخته شده ای را به اندازه مینو غزنوی در تاریخ دوبلاژ ایران مناسب نخواهید یافت. حالت کش آمده ادای آواهای بلند در بیان او و نوع خروجی حروف در تلفظ اش طوری است که همیشه به زنان جوان و جلوه گر می خورد؛ اما در عین حال، آن شیرینی یا غفلت کودک وار هم در خامی و ذوق زدگی لحنش نهفته و این ترکیب صوتی یعنی همان خصوصیتی که در میمیک و نگاه های دایان کیتون بیش از هر ویژگی دیگری به چشم می خورد. دیالوگ های درخشان کی در بحث با مایکل بر سر نوع کارش، همه جا هر دوی این کیفیات «جاخوردن کودکانه» و «لجاجت زنانه» را در خود دارد. اوجش آن جاست که مایکل برای توصیف اوضاع کاری پدرش می گوید که او هم «مثل هر مرد قدرتمند دیگر است؛ مثل سیاستمدارها»؛ و کی با نگاه معصوم و بی خبر کیتون و همچنین با مخالفت خاص زنانه ای که می خواهد جلوی مایکل نشان دهد، می گوید «ولی اون ها که آدم نمی کشن!» حتی اگر به جای مایکل باهوش، من و شما هم بودیم و لحن سرشار از سادگی و معصومیت غزنوی را موقع گفتن این جمله می شنیدیم، به همان جوابی فکر می کردیم که مایکل داد: «تو خیلی ساده ای کی!»

ولی مثل خود دایان کیتون که زندگی هنری اش را با نقش و فیلم آنی هال در اوج دید و از اسکار نقش اصلی تا خلق شمایل «دختر روشنفکر دنیای مدرن» با همه تناقض هایش، هر دستاورد درخشانی که فکرش را بکنید، نصیبش شد، مینو غزنوی هم یکی از بزرگ ترین تجربه های گویندگی اش را در شاهکار وودی آلن تجربه کرد. این «یکی از» را هم بابت تعارف و احتیاط ناشی از نشنیدن برخی کارهای مهم دیگرش مثل جین آرتور فیلم آقای اسمیت به واشنگتن می رود (فرانک کاپرا، ۱۹۳۹) اضافه کردم؛ وگرنه کیست که نداند آنی هال نه فقط یک نقش بزرگ، بلکه فشرده و چکیده همه دغدغه های زن دهه های آخر قرن بیستم است؟ او می خواهد خواننده شود، روشنفکر باشد، عرفان و بازیگری و کوکائین و تحصیلات و آزادی های اجتماعی و سوداهای رومانتیک و پرهیز از رابطه جنسی و مدام پیش روانکاو رفتن را یک جا تجربه کند و برای همه این کارها و حس ها هم هیچ اندوخته ای جز احساسات زودگذر و دیمی و کودکانه اش ندارد. مثال زدن از خل بازی های ناشی از این تناقض درونی آنی هال و حرف ها و رفتارهای پیامد آن، می تواند سرفصل یکی از ده ها مطلبی باشد که آنی هال قابلیت و شایستگی اش را دارد؛ ولی فقط به عنوان نمونه ای از درک این خل خلی های هم شیرین و هم اعصاب شکن، سکانس معروف بیرون رفتن از باشگاه تنیس را به یاد بیاورید که اوج همزمان دیوانگی های آنی، رفتار خشک و پس زننده آلوی سینگر (وودی آلن)، بازی ظریف دایان کیتون و لحن سرشار از شور، شیطننت و در عین حال، ندانم کاری و دست و پا چلفتی گری در دوبله مینو غزنوی است. آنی می خواهد اندکی بعد از آشنایی در زمین تنیس، آلوی را دعوت کند، ولی نمی داند به کجا، چه طور و به چه بهانه ای! آلوی هم انگار حالی اش نیست که دخترک دارد سر صحبت را باز می کند و مدام درباره این که اگر آنی ماشین دارد، چرا از او می خواهد که برساندش یا اگر بالای شهر می رود، چرا قبلش گفت که مسیرش پایین شهر است، آنی را سؤال پیچ می کند. آنی هم چاره ای نمی بیند جز این که خودش را بزند به آن راه و دیوانه بازی در بیاورد و به اصواتی مثل «لا دی دا، لا دی دا» متوسل شود! این لحظه هایی است که بیان غزنوی بیداد می کند، این حس را به بیننده می دهد که آنی به شدت خنده اش گرفته و دارد خودش را نگه می دارد، اصلاً نمی داند چه بگوید ولی خوب می داند که از این موقعیت آشنای آشنایی اولیه،

چه می خواهد؛ حس می کند خودش خیلی سبکسر و حواس پرت است و آلوی به شدت باسواد و متفکر؛ و در نتیجه ی همه ی این درونیات، به آن خل بازی رفتاری و صوتی روی می آورد. همین حس ها با کمی بالا و پایین شدن، تا آخر فیلم و در طول رابطه آنی و آلوی، همچنان در آنی باقی می ماند و غزنوی کامل ترین جلوه تداوم این حس ها را در همان صحنه به تماشاگر منتقل کرده است. صحنه ای که با روایت غیرخطی فیلم، شروع نمایش رابطه آن دو نیست؛ ولی غزنوی با درک مختصات زمانی وقوع آن، حالت نوعی «معارفه با شخصیت» را نیز در اجرای آن حفظ کرده.